

دیدار آشنا

مهدی توکلیان

مولا جان

در همه حال و در هر حال
در همه لحظه‌ها و در هر لحظه
در خلوت و تنهایی،
درس عشق و محبت به شما را
بر صفحه دل‌های داغدارمان
مشق می‌کنیم
ما با درد فراق و تنهایی
آمیخته‌ایم
روزگاری است
سودای عشق شما را بر دل داریم
و با این سودا
در کشاکش جلال و جمالتان
می‌سوزیم
و حتی آه... بر زبان نمی‌آوریم

مولا جان!

عمری است

روح خسته خود را
در تابوت پیکرمان
با خود در ریشه‌های بی‌انتها
به هر سو می‌کشیم، تا شاید
نسیم سحر، نشانی
نشانمان دهد.

یابن طه!

کی شود، بیت‌الغزل عاشقانه‌ترین
غزل شیدایی را
عاشقانه، در حضور نورانی‌ات
بر لبانم جاری کنم؟

کی شود،

بغض مانده در چشمانم جاری
شود
و دیگر

سوگواره‌های هجران و غربت را
برایت نسرایم

و من برای لحظه‌ای

میهمان یک سبد نگاه

کبریایی‌ات شوم

«من گدا و تمنای وصل او هیئات»
«مگر به خواب ببینم جمال و منظر
دوست»

مولای من!

تا به کی در عشق و تمنای

«دیدار آشنا»

بسوزیم؟

کی شود

در گلستان حضور شما

گل وجودمان بشکفتد

و خود را بشناسیم؟

کی شود

از آب زلال ظهور شما

جرعه‌ای بنوشیم؟

کی شود،

هر صبح و شام

به دیدارتان مشرف شویم

و دیده‌هامان، روشن به جمال دل

آرایتان شود؟

آقا جان!

تا به کی حیران؟

تا به کی تنها؟

تا به کی چشم انتظار؟

ای فرزند نشانه‌های آشکار!

ای زاده علوم کامل

و ای فرزند محبت‌های بالغه الهی!

ای کاش می‌دانستم کجایی؟

کدام خاک، تو را در برگرفته

است؟

به کجا رفته‌ای؟ به کجا؟

مولای من!

با کدامین گفتار و کلام شما را

بخوانیم؟

چگونه؟

با چه زبانی با شما سخن بگوییم؟

ای باب رحمت رحمان!

یا ابانا!

استغفرلنا ذنوبنا

انا

کنا خاطئین

و ای بر ما که پدری مهربان

برای گناهانمان استغفار کند

ما خطاکار بودیم و مجرم

اما...